

آقای سروش و دموکراسی اوی!

جواد صنم راد

آقای عبدالکریم سروش که با تکرار اندیشه های ضد مارکسیستی کارل پوپر بصورت یکی از ایدئولوگ های انقلاب اسلامی در آمد و در جمهوری اسلامی معروف شد و در انقلاب فرهنگی اسلامی، یعنی حمله به دانشگاهها، رهبری ستاد آن از سوی خمینی به او سپرده شد، اینک حتی بیش از گذشته خدماتش مورد نیاز است و پس از یک سال که حجت الاسلام شبستری به خرج دولت آلمان در برلین به بررسی های اسلامی مشغول بوده اینک نوبت به آقای سروش رسیده که یک سال در آنجا جنبش های عقلانی در تاریخ اسلام را زیر و رو نماید تا بقول خودش جنبه های از اسلام را که با اندیشه های فلسفی جهان جدید و زندگی در جهان جدید سازگار نیست نقد کند. یعنی به عبارت خودمانی "سعی جمیل" برای اجر جزیل به کار می برد که "اسلام جمهوری اسلامی" را به روز بیاورد و بازهم آن را بزرگ کند.

آقای سروش، در مصاحبه با سایت نهضت آزادی، وارد بحث آزادی و دموکراسی نیز شده و

میگوید:

یک رشته از حقایق هستند که . . . و قتی در عالم خارج و در جهان انسان ها و در رفتار و روابط انسان ها ظاهر میشوند که پیشاپیش تصورشان و مفهومشان نزد انسان ها پیدا شده باشد . . . یعنی ابتدا مفهومشان در آسمان نهن پیدا میشود و بعد، از عرش نهن تنزل می کنند و قدم به فرش عالم خارج می گذارند . . . دموکراسی و آزادی . . . از همین دسته هستند تا مفهوم آنها تولد نشود خودشان هم متولد نمیشوند . . . نگوئیم ما آزادی نداریم باید بگوئیم ما مفهوم آزادی نداریم . . . غنای ذهنی و مفهومی و فرهنگی ما از چیزهایی چون دموکراسی و آزادی و حقوق بشر و امثال اینها در ابتدای انقلاب، کافی نبوده و همین اجازه نمیداد که از آن ابتدا مطالبه دموکراسی در صدر مطالبات قرار بگیرد . . . چرایی قضیه هم تا حدودی معلوم است. اولاً فرهنگ دینی فرهنگی است که تکلیف اندیش است حق اندیش نیست . . . فرهنگ غیر دینی و هم به خصوص فرهنگ روشنفکری زیر غلبه اندیشه چپ بود. در اندیشه چپ نه مفهوم حق بر جستگی و فربهی داشت و نه مفهوم آزادی و دموکراسی. اصلاً آنها آزادی و دموکراسی و . . . را تمسخر می کردند و آن را جزو فریب های بورژوازی می دانستند. برای فریفتن کارگران و غافل کردن آن ها از موقعیت تاریخیشان و از مبارزه . . . لذا اصلاً دنبال دموکراسی رفتن نوعی عیب و نقص بود. نشانه مبارز نبودن بود. نشانه امریکایی و غربی بودن بود . . . مجموع این علل و دلایل باعث شد که در ابتدای انقلاب نه متدینان و نه غیر متدینان ما هیچکدام واجد سرمایه مفهومی نباشند که بتواند به تحقق خارجی این حقایق و موجودات کمک بکند و لذا این حقایق در واقع مظلوم و متروک باقی ماندند.*

در روایت بالا اولاً از به حساب آوردن نیاز واقعی میلیون ها تودهء زحمتکش به آزادی و عدالت اجتماعی خبری نیست. ثانیاً در زمان قیام و از سالها پیش از آن، خواست استقلال و آزادی و عدالت شعار و آرزوی مردم بود. صاحبان فرهنگ دینی به دلایل تاریخی و طبقاتی شان در مبارزه با رادیکالیسم چپ، شعار "جمهوری اسلامی" را نیز بدان افزودند و هر صدای دیگر را که به مخالفت با حقنه کردن آن برخاست خفه کردند. سروش پس از ربع قرن بدآموزی و رنگ کردن گنجشک و بلبل فروختن و تبلیغ برای ایدئولوژی رژیم

تازیهانه و دار، امروز صاحبان و دکانداران فرهنگ دینی را در کنار روشنفکران چپ گذاشته و هردوی آن‌ها را برای نبود آزادی و دموکراسی در ایران مقصر شناخته شده است. ظالم و مظلوم، قربانی کننده و قربانی شونده در کنار هم مسئول سرکوب و کشتار وانمود شده اند. رضا پهلوی نیز اخیراً در مصاحبه‌ای گفته است که کمونیست‌ها و دسته‌ای از آخوندها جمهوری اسلامی را پدید آوردند. البته این امر تازگی ندارد. مهندس مهدی بازرگان هم در باره رقیبان سیاسی اش یعنی روحانیون و پاسداران میگفت: اینها خشونت و تضاد بین طبقات را از کمونیست‌ها یاد گرفته اند (نقل به مضمون).

جز این هم از این آقایان انتظار نمیرفت. سخنان سروش در واقع بیش از آنچه بخواهد گذشته را روشن کند، آینده را روشن میکند و ترس او را از نیروی آینده، از زحمتکشانش خشمگین و مبارزات آنان بر ملا میسازد.

کلمات بازگو شده از آقای سروش از این جهت مهم و شایسته ارزیابی است که نگاه ایده آلیستی وی را بر مفهوم آزادی و بر چگونگی حرکت تاریخ برای ما به نمایش میگذارد. در این نگاه، آزادی، حقیقتی ست ملکوتی و موجودی آسمانی که ابتدا مفهوم آن از عرش به آسمان ذهن افراد رفته و سپس از آنجا نزول اجلال کرده و قدم به فرش عالم خارج مینهد. ایشان در همان مصاحبه پذیرفته است که بعضی چیزها مانند الکتریسیته واقعیت مادیش پیشتر وجود دارد و سپس مفهوم آن در ذهن پیدا میشود ولی تاکید کرده که آزادی و دموکراسی چنین چیزی نیست.

ولی این نگاه با واقعیت تاریخی سازگاری ندارد. مفهوم آزادی فقط وقتی به وجود می آید که واقعیت آزادی و اسارت بطور مادی وجود داشته باشد. در عالم واقعی روابط انسان‌ها، آزادی و دموکراسی پایه اقتصادی و مادی دارد و نسبی و طبقاتی ست: آزادی برده داران، یعنی آزادی خرید و فروش برده‌ها و کشتن و کار کشیدن از آنها، مترادف با اسارت برده‌هاست؛ و آزادی برده‌ها به بهای از بین رفتن آزادی برده داران در خرید و فروش برده بدست میآید. در جامعه‌های برده داری یونان و روم باستان، برده داران آزاد بودند و دموکراسی بصورت سنای روم و غیره البته فقط برای برده داران وجود داشت.

در انقلاب بهمن نیز برخلاف آنچه آقای سروش وانمود میکند، همه از آزادی محروم نشدند بلکه بخشی از جمعیت یعنی عده قلیلی امثال خود وی به آزادی دست یافتند. دین سالارانی مانند عسگر اولادی، لاجوردی، رفیق دوست، سروش، و آقایان و آقازاده‌های بسیار، هم به سرمایه مادی بیکران و هم به آزادی رسیدند و بسیار بیشتر از اندازه هم به آزادی رسیدند. شرایط و امکانات مادی اقتصادی ایران و روابط سیاسی و بازرگانی بین المللی آن روز به آنها آزادی عمل داد و آنها با دست باز، همان آزادیها و امکانات محدودی که اکثریت فرو دست جامعه یعنی کارگران و کارمندان و زنان و جوانان تا اواخر زمان شاه با مبارزاتشان بدست آورده بودند از آنها پس گرفتند. امروز نیز آزادی آخوندها در برابر و متناقض با آزادی اکثریت مردم است: آزادی مردم لازمه اش اینست که آزادی حاکمان و چپاولگران و جلادان محدود شود.

در جامعه سرمایه داری نیز آزادی نسبی است و آزادی دو طبقه در برابر هم قرار میگیرد: لیبرالیسم، و امروزه نئولیبرالیسم، آزادی طبقه سرمایه دار است برای اینکه سرمایه اش را هر جا خواست بیاورد و ببرد، کارگران را بهر مزدی خواست استخدام کند و با هر شرایطی خواست از آن‌ها کار بکشد و هر وقت خواست آن‌ها را بیکار کند و دولت نباید با مالیات و گمرک و قانون کار و مقررات زیست - محیطی و غیره جلوی بهره‌وری حداکثر سرمایه، و بهره‌کشی حداکثر از نیروی کار را بگیرد. پس لیبرالیسم و بویژه نئولیبرالیسم امروز سرمایه داران در برابر زندگی و آزادی کارگران قرار میگیرد: هرچه آزادی یک طبقه

بیشتر میشود از آزادی طبقه دیگر کاسته میشود.

در اروپا مکتب لیبرالیسم وقتی پدید آمد که تولید سرمایه داری رشد و گسترش می یافت و سرمایه داران باید از قید و بند های دوران فئودالی آزاد میشدند. وقتی تولید سرمایه داری باندازه کافی رشد کرد و واقعیت های رنج آور زندگی در آن خود را نشان داد آنوقت بر همان زمینه سخت مادی، اندیشه رهایی و آزادی طبقه کارگر نیز پیدا شد. یعنی بر خلاف نگاه آقای سروش، مفهوم آزادیخواهی، چه در وجه لیبرالیستی و چه سوسیالیستی، فقط وقتی در ذهن افراد پیدا شد که در متن مادی جامعه، یعنی در میدان تلاش معاش و کار و تولید، این مسائل پدیدار شده بود.

در جامعه سرمایه داری بسته به اینکه در مرحله رقابتی یا در مرحله انحصاری، در حال رونق یا در حال بحران، در مرکز یا پیرامون، باشد، به درجات گوناگون، هم آزادی و دموکراسی وهم سرکوب و خفقان بوجود می آید. در چنین جوامعی آزادی و دموکراسی در هر میزانی که هست بیشتر برای سرمایه داران است ولی کارگران و زحمتکشان و نیروهای چپ همانگونه که در عرصه اقتصادی برای مزد بیشتر و رنج کمتر و بهتر بگوئیم برای لغو استثمار مبارزه میکنند در عرصه سیاسی نیز برای آزادی بیشتر و دموکراسی بیشتر حتی در چهارچوب همان جامعه سرمایه داری می جنگند و این دو کارزار اقتصادی و سیاسی از هم جدایی ناپذیر است.

نیرو های چپ ایران چه در زمان پهلوی ها و چه در دوره جمهوری اسلامی در عمل بشدت سرکوب و کشتار شدند و هنوز میشوند و فرصت آمیزش با طبقه کارگر و رشد و دخالت در امور نیافتند ولی تا آن حدی که فعالیت کردند و میکنند بر خلاف گفته آقای سروش نه تنها آزادی و دموکراسی واقعی را تمسخر نکرده اند بلکه برای آن فداکارانه ترین مبارزه ها نیز کرده اند. ولی تفاوت آنها با آقای سروش در آنست که آنها این مفاهیم را نه در خلاء، نه به سود اقلیت بهره کش بلکه در متن زندگی مادی طبقات مردم و به سود اکثریت جامعه که زحمتکشان اند می بینند.

واقعیت چشمگیر عصر ما و منطقه ما عرصه جولان دادن امپریالیسم بمفهوم لنینی آنست. عصری که سرمایه داری جوان برای آزادی و دموکراسی با فئودالیسم و دستگاه های کهنه مذهب و سلطنت میجنگیده گذشته و سرمایه داری به دوران فساد و تباهی خود رسیده و برای سود بانکها و شرکتهای نفتی و سایر انحصارات خود آماده است که مردم کشورهای پیرامونی مانند عربستان و لبنان و فلسطین و عراق و افغانستان و ایران را از یک ارتجاع به ارتجاع دیگر واز یک جنگ به جنگ دیگر بیاندازد. به گفته لنین:

مالکیت خصوصی بر پایه کار مالکان کوچک، رقابت آزاد، دموکراسی، همه ی این شعارهای جذابی که سرمایه داران و مطبوعات آنان، کارگران و دهقانان را با آنها میفریبند، چیزهایی از گذشته دور هستند. امروز، سرمایه داری به یک سیستم جهانی ظلم استعماری و خفه کردن مالی اکثریت بزرگ مردم جهان بوسیله شمار کوچکی از کشورهای "پیشرفته" تبدیل شده است. ثمره این چپاول بین دو یا سه کشور غارتگر بزرگ دنیا که تا دندان مسلح شده اند تقسیم میشود و آن ها جهان را به جنگ خودشان که جنگ بر سر تقسیم یغماست میکشند. *

یعنی پایه اقتصادی دموکراسی سرمایه داری که رقابت آزاد مالکان کوچک بود سپری شده و رفته است. سرمایه داری بحران زده در عصر شرکتهای بزرگ انحصاری جهانی در کشوری پیرامونی با اقتصاد تک محصولی نفتی مانند ایران نمیتواند روبنای دموکراسی داشته باشد. اینست که از ارتجاع سلطنتی در

میآید و به استبداد مذهبی میافتد. جمهوری و دموکراسی و جمهوری دموکراتیک و لائیک در چنین شرایط اقتصادی، اوتوپی و خواب و خیال است.

ولی هنوز هستند کسانی که مردم را به مبارزه برای دموکراسی و جمهوری و جمهوری دموکراتیک و لائیک و . . . بر همین پایه های اقتصادی و بدون دست زدن به مناسبات طبقاتی جامعه فرا میخوانند و تعجب میکنند چرا همه طبقات مختلف مردم زیر این شعارهای زیبا گرد نمیآیند! اینها میگویند سوسیالیسم، رؤیا و اوتوپی ای ست که میشود بعدا برای آن مبارزه کرد! اینها میگویند چرا همین دموکراسی و آزادی که در اروپا و آمریکا هست نداشته باشیم؟! چرا لیبرال و دموکرات و چپ دست در دست هم دموکراسی را نسازند؟ *** چرا در ایران نیز مانند سرمایه داری غرب هر حزب و مرام و مذهبی آزاد نباشد؟ چرا جوانان ما نتوانند مانند جوانان پاریس در پیاده روهای خیابان بنشینند و شراب نوشان از هر دری سخن گویند؟

البته هیچ انسان سالم و پیشرفتخواهی نیست که این تصویر زیبا را نخواهد. ولی همین خواسته های بظاهر ساده و انسانی در شرایط سرمایه داری ایران متأسفانه رؤیا و اوتوپی است و بر توهم اقتصادی بنا شده است. و آن توهم اینست که هر کشوری مستقلاً خط رشد خودش را دارد و از اقتصاد ارباب - رعیتی قرون وسطائی به سرمایه داری رقابتی و سپس به سرمایه داری انحصاری مدرن میرسد؛ یعنی همان راهی که انگلستان و فرانسه پیمودند همه کشورها تکرار میکنند و در نتیجه ایران امروزی ابتدا یک کشور دموکراتیک ویا دموکراتیک لائیک مانند کشورهای اروپا میشود و سپس میتواند امید داشته باشد در اثر مبارزات بعدی وارد مرحله بالاتر تاریخی مانند سوسیالیسم بشود. ولی واقعیت، خلاف این نظریه است. در واقعیت، اقتصاد کشورها بهم پیوسته و به یکدیگر وابسته اند و بیش از یک قرن است که سرمایه داری بصورت روزافزونی به یک سیستم جهانی تبدیل شده و با انباشت و تمرکز سرمایه در مراکز آن، اکثریت مردم جهان در کشورهای پیرامونی مانند ایران گرفتار گرسنگی و درماندگی و کار طاقت فرسا شده اند. در چنین جهانی رفاه و صلح و دموکراسی در مرکز، لازمه اش فقر و جنگ و خفقان در پیرامون است. نمیتوان به کرد سرمایه داری چرخید و به رفاه و آزادی و دموکراسی برای اکثریت مردم دست یافت.

دموکراسی سیستم جهانی سرمایه داری امروز را شاید بتوان به دموکراسی آپارتاید در آفریقای جنوبی مقایسه کرد. در آنجا سفیدها آزاد بودند و بین خود دموکراسی هم داشتند ولی اکثریت جامعه یعنی سیاهان در زیر ستم و دیکتاتوری آنان زندگی میکردند و آزادی دخالت در امور را نداشتند. در جهان امروز نیز اقلیت جمعیت جهان در کشورهای مسلط در درون خود رفاه نسبی و و به اصطلاح صلح اجتماعی و آزادی و دموکراسی دارند ولی نسبت به بیرون خود یعنی کشورهای پیرامون با اهرمهای گوناگون مالی و دیپلماسی و نظامی، دیکتاتوری میکنند و ما در اینجا با بهره کشی شدید و سرکوب و شکنجه و کشتار روبرو میشویم و مردم میبینند که در عمل با دو دیکتاتوری روبرو هستند: دیکتاتوری طبقه حاکم داخلی و دیکتاتوری خارجی یعنی امپریالیسم. و در نتیجه مبارزه برای دموکراسی و آزادی بسیار پیچیده و مشکل میشود.

ممکنست گفته شود با همه این حرفها آیا مبارزه زیر پرچم جمهوریخواهی و دموکراسی خواهی و جمهوری دموکراتیک لائیک چه ضرری دارد؟ حتی اگر اوتوپیک و ایده آلیستی و رویائی هم باشد، چه ضرری دارد که برای این خواسته های پسندیده ی مشترک متحد شویم؟ در واقع ضرر آن اینست که از همین حالا معلوم است که نتیجه معکوس بیار می آورد و مردم را فریب داده و از یک دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگر می برد. زیرا این حرکت ها بر این فرض صریح یا ضمنی پایه میگیرد که بدون دست بردن به مناسبات طبقاتی و بدون تغییر سیستم سرمایه داری میتوان به دموکراسی و لائیسیتته و آزادی دست یافت و با این شیوه مردم را بار دیگر به زیر رهبری بورژوازی میاندازد که نتیجه آن حکومت هائی مانند ترکیه یا مصر (یعنی لائیک و

همپیمان و مورد حمایت آمریکا و اروپا) می باشد.

درحقیقت وعده دموکراسی و آزادی و جدائی دین از دولت خرجی ندارد و همه آنهایی که میخواهند به قدرت برسند از این وعده ها فراوان داده و میدهند. آیت الله خمینی پیش از رسیدن بقدرت نمی گفت که میخواهد دیکتاتوری کند. حجت الاسلام خاتمی پیش از انتخاب شدن وعده آزادی و دموکراسی داد. امریکا با وعده آزادی و دموکراسی وارد افغانستان و عراق شد. کسی که امروز خود را وارث تاج و تخت جباران طول تاریخ ایران میخواند بارها و بارها تکرار میکند که هدفی جز آزادی و دموکراسی ندارد. و سکولاریسم بقدری مد شده که عبدالکریم سروش میگوید: "اسلام دینی سکولار است." **** در حالی که اولاً "اگر کسی اسلام را انتخاب نکند بر خطا است و از او پذیرفته نیست" (سوره آل عمران آیه ۸۵) و ثانیاً اگر کسی اسلام را کنار بگذارد مرتد محسوب می شود و مجازاتش اعدام است؛ چیزی که گویا در ادیان دیگر سابقه ندارد!

باید برای آزادی و دموکراسی و لائیسیته با چشم باز اندیشید و مبارزه کرد. یعنی اگر این مفاهیم را نه برای رسیدن به ریاست و نه برای فقط افشار بالای جامعه، بلکه واقعاً برای اکثریت زحمتکشان محروم جامعه میخواهیم، باید ساده اندیشی را کنار بگذاریم و بدنبال آن باشیم که علاوه بر جنبه های فکری و سیاسی، پایه های اقتصادی و مادی آزادی و دموکراسی را نیز درست کنیم که راهی ست به خروج از مناسبات سرمایه داری. بنابراین در مبارزه برای دموکراسی و آزادی نیز بهترین شعار همان است که در تظاهرات ضد جنگ امپریالیستی و ضد جمهوری اسلامی باید بدهیم و همان است که دانشجویان ایران در تظاهرات اخیر شان روی پرچم های خود نوشتند: یا سوسیالیسم یا بربریت.

* گفتگوی اختصاصی اقبال با عبدالکریم سروش، سایت نهضت آزادی، ژوئن ۲۰۰۷

** لنین: امپریالیسم، مقدمه ۶ ژوئیه ۱۹۲۰

*** باقر مومنی: تاریخ و سیاست، نوشته ۱۳۷۴ نقل از سایت راه کارگر، ژوئن ۲۰۰۷:

"در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ نیروهای لیبرال و دموکرات و چپ بجای اینکه دست در دست هم به استقرار دموکراسی - که مضمون و شعار اصلی انقلاب بود - کمک کنند گوئی هنوز در سال ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و در گرماگرم مبارزه برای ملی شدن نفت هستند با انبانی از سوء ظن و خصومت و با همان نگاه قدیمی به تکرار اتهامات و ناسزاها علیه یکدیگر مشغول شدند و در حقیقت بجای اینکه به پیشرفت جامعه کمک برسانند دموکراسی را قربانی دشمنی های سیاسی گذشته کردند.... نه تنها به انقلاب لطمات اساسی زدند بلکه خود نیز در جریان حوادث با سرشکستگی از میدان رانده شدند"

**** سروش: اسلام دینی سکولار است، سخنرانی در اردوگاه انجمن اسلامی دانشجویان، سایت نهضت آزادی، ژوئن ۲۰۰۷